

تجزیه و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اتحادیه اروپا در چارچوب رویکردهای واقع‌گرایی

سیدداود آقایی*

یاسر نورعلی‌وند

ابراهیم باقری

چکیده

گام‌نهادن اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بازیگر فرادولتی به حوزه مسائل سیاسی - امنیتی اتفاق نادری است که نظریه واقع‌گرایی را به‌عنوان مهم‌ترین نظریه دولت - محور در عرصه بین‌المللی به چالش کشیده است. از این‌رو، از آنجایی که نظریه واقع‌گرایی به‌عنوان اصلی‌ترین نظریه در حوزه مسائل امنیتی برای بازیگران غیردولتی در این عرصه هیچ نقشی قائل نیست، این پرسش مطرح می‌شود که این نظریه و شاخه‌های مختلف آن کنشگری و نقش‌آفرینی پدیده‌ای به نام اتحادیه اروپا را در مسائل سیاسی - امنیتی چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنند؟ در پاسخ می‌توان گفت، این نظریه ابتدا به علت اینکه اتحادیه اروپا را یک بازیگر غیردولتی می‌دانست به تحولات امنیتی آن توجه چندانی نداشت، اما به موازات شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی مشترک، سیاست دفاعی و امنیتی مشترک و ایجاد نیروی واکنش سریع اروپایی ناگزیر به ارائه دیدگاه‌هایی در این زمینه شد. اگرچه تمامی شاخه‌های واقع‌گرایی به سبب اعتقاد به انحصار بازیگری دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و تأکید بر مؤلفه‌هایی همچون منافع ملی و حاکمیت ملی چشم‌انداز روشنی را برای همگرایی سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپا نمی‌بینند؛ اما نواقعی گرایان تدافعی به دلیل اهمیت‌دادن به نقش نهادها در ایجاد همکاری‌های امنیتی میان دولت‌ها، دیدگاه روشن‌تر و خوش‌بینانه‌تری نسبت به تکامل همگرایی سیاسی و امنیتی در سطح اتحادیه اروپا دارند.

واژه‌های کلیدی: واقع‌گرایی، نواقعی‌گرایی، اتحادیه اروپا، همگرایی امنیتی، سیاست

خارجی و امنیتی مشترک

* استاد گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

sdaghaee@ut.ac.ir

nooralivand@gmail.com

Ebagheri6868@yahoo.com

— دانشجوی دکتری مطالعات اروپا، دانشگاه تهران

— دانشجوی دکتری مطالعات اروپا، دانشگاه تهران

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال دوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۸، صص ۱۳۲-۱۰۵

مقدمه

اعضای اتحادیه اروپا پس از موفقیت‌های چشمگیر در زمینه همگرایی اقتصادی و همکاری‌های تجاری دریافتند که یک اروپای هر چند قدرتمند از لحاظ اقتصادی، اگر از همگرایی سیاسی-امنیتی و صدای واحدی در عرصه بین‌المللی برخوردار نباشد، در سایه دیگر قدرت‌های جهانی قرار خواهد گرفت. از این رو، آنچه اروپا برای وحدت خود به عمل آورد، در نهایت باید به اینجا ختم می‌شد که اتحادیه اروپا به‌مانند یک بازیگر واحد در عرصه بین‌المللی به ایفای نقش بپردازد. ورود اتحادیه اروپا به مباحث سیاسی و امنیتی در دهه ۹۰ و شکل‌دهی به یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک سبب شد که این اتحادیه به بازیگری منحصربه‌فرد در سیاست بین‌الملل تبدیل شود. به طوری که امروزه این اتحادیه را نه می‌توان یک دولت دانست و نه می‌توان به‌سادگی آن را یک ابردولت یا سازمان بین‌المللی نامید. پیچیدگی‌های ساختاری اتحادیه اروپا از آن بازیگری ساخته است که به‌سادگی با هیچ‌یک از دیگر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل قابل مقایسه نیست؛ اما به هر صورت شکل‌گیری چنین پدیده‌ای که قابلیت‌های نوظهوری را به‌عنوان یک بازیگر جدید در عرصه بین‌المللی با خود به همراه آورده، سبب شده است که بسیاری از نظریه‌پردازان به ارائه نظر در مورد نقش و جایگاه آن در نظام بین‌الملل بپردازند.

ورود اتحادیه اروپا به مباحث امنیتی که تا پیش از این در انحصار دولت-ملت‌ها بود، بیش از هر نظریه دیگری در روابط بین‌الملل، نظریه واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی را به چالش می‌کشد. واقع‌گرایان انحصار بازیگری در عرصه سیاست

بین‌الملل را به دولت‌ها داده و برای بازیگران غیردولتی در این عرصه اعتبار چندانی قائل نیستند و در بهترین حالت آنها را نماینده منافع دولت‌ها می‌دانند. با مقدمه مذکور، این پرسش مطرح می‌شود که این نظریه و شاخه‌های مختلف آن بازیگری پدیده منحصر به فردی به نام اتحادیه اروپا را در مسائل امنیتی چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنند. مقاله پیش‌رو با روش توصیفی - تحلیلی برای پاسخ به پرسش مطرح شده از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، مبانی نظری مقاله در قالب تبیین و تحلیل اتحاد و ائتلاف در چارچوب نظریه واقع‌گرایی طرح شده است. بخش دوم، روند همگرایی سیاسی - امنیتی اتحادیه اروپا را در دو جنبه نهادسازی و پیاده‌سازی آن بررسی و تحلیل می‌کند. بخش سوم و اصلی مقاله نیز به تجزیه و تحلیل این همگرایی سیاسی - امنیتی از دیدگاه خانواده واقع‌گرایی می‌پردازد. در پایان نیز نتیجه‌گیری و یافته‌های مقاله ارائه خواهد شد.

۱. تبیین نظریه واقع‌گرایی

نظریه واقع‌گرایی توانسته است در بحث‌های مرتبط با نظریه روابط بین‌الملل و راهبردهای سیاسی - امنیتی دولت‌ها جایگاهی محوری برای خود دست‌وپا کند و برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل، به ویژه مباحث امنیتی مورد توجه قرار گیرد. البته این نظریه یک نظریه واحد نیست و شاخه‌های گوناگون با دیدگاه‌های متفاوت را در درون خود جای داده است.

تیم دان و برایان اشمیت در بررسی‌های خود نشان داده‌اند که همه واقع‌گرایان با وجود طبقه‌بندی‌های متفاوت خود اعم از واقع‌گرایی سنتی و نواقع‌گرایی (تهاجمی و تدافعی) در سه موضوع محوری که نقش مبانی اصلی را برای واقع‌گرایی دارند، مشترک هستند. این سه موضوع عبارتند از: دولت‌محوری^۱، بقا^۲ و خودیاری^۳. نخست، از نظر واقع‌گرایان اصلی‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل، دولت‌ها هستند و دولت‌ها در شرایط آنارشی با دیگر دولت‌ها برای امنیت، کسب

1. State-Centric

2. Survival

3. Self-Help

نفوذ و پرستیژ به رقابت می‌پردازند. ماهیت این نوع رقابت نیز بازی با حاصل جمع صفر است. دوم اینکه، واقع‌گرایان با هر گرایشی که باشند معتقدند در سیاست بین‌المللی هدف اصلی و برتر از نظر دولت‌ها بقا است و سوم، از آنجایی که اصل حاکم بر نظام بین‌الملل آنارشی و نبود یک اقتدار مرکزی است، در چنین ساختار هرج‌ومرج آمیزی خودیاری الزاماً قاعده عمل است. به عبارت دیگر، امنیت هر دولت تنها در گرو توان و قدرت خود اوست و این خودیاری و تلاش دولت‌ها برای تأمین امنیت خود ممکن است نامنی دیگر کشورها را نیز به دنبال داشته باشد. این وضعیت همان چیزی است که از آن به عنوان «معمای امنیت»^۱ نام می‌برند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۴-۳۴۰).

واقع‌گرایان سنتی، سیاست بین‌الملل را عرصه منازعه و مبارزه بر سر قدرت، موقعیت و ثروت می‌دانند. قدرت، هم وسیله و هم هدف است. دولت‌ها از قدرت برای تأمین منافع خود که مهم‌ترین آن امنیت است، بهره می‌جویند. در تفاوت با واقع‌گرایی سنتی، نواقعی‌گرایی سرشت نظام بین‌الملل را نقطه عزیمت خود می‌داند. آنارشی در نظام بین‌الملل، به معنای این است که هر یک از واحدهای تشکیل‌دهنده نظام، مسئول امنیت خود هستند و هر دولت آزاد است تا هر طور که مناسب‌تر می‌بیند، به تعقیب اهداف داخلی و خارجی خود همت گمارد. درعین حال، اهداف و منافع دولت‌ها لزوماً باهم همسو نیستند. تعارض در منافع به تعارض در اقدامات منجر می‌شود (تریف و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۰). نواقعی‌گرایان بنیان فکری‌شان را بر اساس چهار فرض بنیادین استوار کرده‌اند: ۱. آنارشی که ویژگی مشخص سیاست بین‌الملل است؛ ۲. دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌المللی هستند؛ با وجود اینکه بازیگران غیردولتی همانند شرکت‌ها و سازمان‌های چندملیتی نقش مهمی بازی می‌کنند، اما این دولت‌ها هستند که ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند؛ ۳. دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند و ۴. دولت‌ها موجودیت‌های بی‌مانندی هستند (Waltz, 1986: 88).

نواقعی‌گرایی نیز خود به دو گروه قابل تقسیم است. گروه نواقعی‌گرایان

تهاجمی که عقیده دارند سرشت نظام بین‌الملل به تهاجم و منازعه منجر می‌شود. امنیت، کالای کمیابی است که به رقابت بین‌المللی و معمای امنیتی در میان کشورها دامن می‌زند و وقوع جنگ را محتمل‌تر می‌سازد. کشورها برای تأمین امنیت خود راهبردهای تهاجمی در پیش می‌گیرند که طبعاً واکنش دیگر کشورها را در پی دارد و به تشدید ناامنی و معمای امنیتی کمک می‌کند. در مقابل، گروه نواقع‌گرایان تدافعی قرار دارند که در اندیشه آنها، توزیع کلی قدرت نسبت به سطح و جهت تهدیدها اهمیت کمتری دارد. آنها به جای موازنه قدرت^۱ مورد نظر نواقع‌گرایان تهاجمی بر موازنه تهدید^۲ تأکید دارند و هدف اساسی دولت‌ها را نه کسب قدرت، بلکه تأمین امنیت می‌دانند (اشنایدر، ۱۳۸۵: ۱۰۲)؛ بنابراین، از دید واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان، روابط بین‌الملل اساساً حول قدرت و امنیت در مناسبات میان دولت‌ها دور می‌زند. اصل مسئله دولت‌ها و قدرت آنها با توجه به پیامدهای آنا‌رشی، عدم امنیت آنهاست. اتحادها و امکان همکاری بین‌المللی در این نظریه نیز تحت تأثیر پیامدهای ناشی از اصل آنا‌رشی و تأکید بر قدرت و امنیت دولت‌ها قابل تحلیل است.

۲. چارچوب نظری: تبیین و تحلیل اتحاد و ائتلاف در چارچوب نظریه واقع‌گرایی

در چارچوب ادبیات واقع‌گرایی، اتحادها همواره هم در حوزه نظری و هم در عرصه عمل با موضوع موازنه قدرت مرتبط بوده‌اند. بر این اساس، دولت‌ها با یکدیگر متحد می‌شوند تا ضمن تکمیل توانایی‌های خود، به مقابله با اتحاد یا دولت رقیب بپردازند. از این دیدگاه، اتحادها تنها علیه «کسی یا چیزی» ایجاد می‌شوند و وجود احساس جمعی یا ارزش‌های اجتماعی مشترک هر چند می‌تواند باعث استحکام اتحادها شود، اما به‌ندرت عامل شکل‌گیری آنهاست (Waltz, 1986: 72). از نظر واقع‌گرایی، ویژگی اقتدارگرایی بین‌المللی رقابت و تعارض را در بین کشورها رشد می‌دهد و مانع اراده آنها در جهت همکاری می‌شود. حتی

1. Balance of Power

2. Balance of threat

هنگامی که کشورها منافع مشترکی دارند بازهم نهادهای بین‌المللی قادر نیستند آثار محدودکننده آنارشی بر همکاری میان دولت‌ها را تخفیف دهند؛ بنابراین، واقع‌گرایی تحلیل بدبینانه‌ای نسبت به چشم‌انداز همکاری بین‌المللی دارد. دیدگاهی که چالش عمده‌ای با واقع‌گرایی داشته است به‌خوبی توسط جوزف گریکو (۱۹۸۸) در مقاله‌ای به نام «اقتدارگرایی و محدودیت‌های همکاری: یک نقد واقع‌گرایانه از نهادگرایی نو لیبرال» مورد بررسی قرار گرفته است. نهادگرایی لیبرال تاکنون از سه روایت برخوردار بوده که عبارتند از: نظریه همگرایی کارکردگرا در دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰، نظریه نوکارکردگرایی منطقه‌ای در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و نظریه وابستگی متقابل دهه ۱۹۷۰، هر سه روایت ادعای واقع‌گرایی در مورد دولت و درک بدبینانه آن از سیاست جهان را رد می‌کنند و از این مهم‌تر اینکه هر سه روایت مدعی هستند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند به همکاری میان دولت‌ها کمک کنند.

استدلال اصلی گریکو در مقاله مذکور این است که درک نهادگرایی نولیبرال از تحلیل واقع‌گرایان در مورد اثر اقتدارگرایی بر ترجیحات واکنش‌های دولت‌ها غلط است و آنها متوجه فشار اصلی که آنارشی بر اراده دولت‌ها وارد می‌کند، نشده‌اند. لازم به ذکر است که از نظر نولیبرال‌ها، دولت‌ها به منافع مطلق فکر می‌کنند و کاری به منافع نسبی ندارند؛ درعین حال بزرگ‌ترین منافع همکاری فریبکاری است اما دولت‌ها می‌توانند با کمک نهادهای بین‌المللی موانع همکاری را کنار گذاشته و دست به اقدام جمعی بزنند، اما واقع‌گرایان معتقدند دولت‌ها علاوه بر منافع مطلق به منافع نسبی هم توجه دارند؛ بنابراین، از نظر واقع‌گرایان حداقل دو مانع برای همکاری بین‌المللی وجود دارد: نگرانی دولت نسبت به فریبکاری و نگرانی دولت نسبت به دستاوردهای نسبی دیگران در زمینه منافع، درحالی که نهادگرایی نولیبرال صرفاً به اولی توجه دارد (Grieco, 1988: 487).

در همین راستا، والتز نیز نبود اعتماد برخی کشورها را عاملی جهت خدشه‌دار شدن اقدام جمعی می‌داند و بی‌اعتمادی را مانع همکاری تلقی می‌کند. لیبرال‌ها راه‌حل این مشکل را در تأسیس رژیم‌های بین‌المللی می‌دانند و

نواقح‌گرایان در این مسئله با آنها موافق هستند و قبول می‌کنند که رژیم‌ها همکاری را می‌توانند در شرایطی تسهیل کنند، اما درعین حال معتقدند که در نظام خودیاری دستیابی به همکاری سخت و تقویت آن سخت‌تر است و بیشتر به قدرت دولت وابسته است. به عبارت دیگر، از نظر این دیدگاه همکاری تابعی وابسته به قدرت است و نوعی متغیر وابسته محسوب می‌شود (Baldwin, 1993: 302). به هر صورت، نواقح‌گرایان به‌ویژه گونه تهاجمی آن معتقدند که همکاری بین دولت‌ها به دلیل ترس از تقلب و فریبکاری به‌سختی صورت می‌گیرد و تأکید دولت‌ها بر منافع نسبی و عدم قطعیتی که بر روابط آنها حاکم است، همکاری را تشویق نمی‌کند. درواقع، نظر گریکو و همفکران وی به همکاری و رسیدن به ثبات در نظام بین‌المللی این نیست که آیا همکاری منافی دارد یا خیر؟ بلکه نظر آنها این است که اگر همکاری صورت گیرد چه کسی سود بیشتری می‌برد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲۲-۴۲۱).

نواقح‌گرایان تهاجمی در مورد همکاری دولت‌ها بدبین هستند، اما درمجموع آن را رد نمی‌کنند. توازن قدرت اغلب به همکاری درون اتحادها منجر می‌شود، اما باید شرایط موقتی را درون اتحادها مدنظر قرارداد؛ زیرا نظام آنارشیک بین‌الملل مبتنی بر خودیاری است و هیچ کشوری نمی‌تواند در مقوله امنیت به‌طور کامل به دیگری وابسته باشد. طبق گفته مرشایمر، اتحادها ازدواج‌های موقتی هستند که به راحتی می‌تواند شریک امروز درون اتحادیه به دشمن فردا و دشمن امروز به شریک فردا تبدیل شود. به همین دلیل، عمر همکاری به احتمال زیاد کوتاه است و از آنجاکه همکاری محدود بوده تسلط بر منطق رقابت‌های امنیتی همواره مشکل است. طبق نظر مرشایمر همه دولت‌ها دارای مقاصد تهاجمی هستند، اگرچه همه کشورها قابلیت جامه عمل پوشاندن به نیاتشان را ندارند؛ بنابراین، از نظر مرشایمر انطباق‌ناپذیر بودن اهداف و منافع دولت‌ها، ماهیت رقابت‌آمیز نظام هرچ‌ومرج زده را بیشتر می‌کند و درگیری را همانند همکاری اجتناب‌ناپذیر می‌سازد (Mearsheimer, 1995: 338-339).

از سوی دیگر، نواقح‌گرایان تدافعی می‌پذیرند که حوزه‌هایی از منافع مشترک

و متقابل وجود دارد که می‌توان بر اساس آن همکاری کرد، ولی همواره معتقدند که یافتن چنین حوزه‌هایی کاری سخت بوده و به راحتی نمی‌توان مبنایی برای همکاری و نهادسازی ایجاد کرد؛ بنابراین، همواره نگران عدم پایبندی و تقلب برخی دولت‌ها، به ویژه در حوزه سیاست‌های امنیتی هستند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲۳). استفان والت معتقد است که اساس تشکیل ائتلاف‌ها در سطح بین‌المللی، توازن تهدید است و نه توازن قدرت. دولت‌ها، در واکنش نسبت به تهدیدات، ائتلاف با یکدیگر را مدنظر قرار می‌دهند؛ تهدیداتی که شاید تماماً بر پایه قدرت دولت‌های متعارض استوار نباشند. بدین خاطر، والت اساس تهدیدات و در نتیجه اساس واکنش دولت‌های معطوف به برقراری توازن یا دنباله‌روی را بیشتر در امیال و مقاصد می‌بیند تا در قدرت محض (Walt, 1987: 5). واقع‌گرایان تدافعی استدلال می‌کنند که دولت‌ها فی‌نفسه به دنبال امنیت هستند نه در پی قدرت، به همین دلیل چشم‌انداز خوبی نسبت به همکاری وجود دارد. آنها به‌طور کلی بر این باورند که کشورها مایل به همکاری گسترده‌ای از طریق نهادها هستند، اگرچه این کار نیاز به واگذاری بخش‌هایی از حاکمیت دارد. گلیسر منطق همکاری را قوی‌تر از آنارشی می‌بیند، او نقش ویژه‌ای به نهادها اعطا می‌کند، اگرچه همانند مرشایمر استدلال می‌کند که این نهادها وابسته به ترجیحات و تصمیمات دولت‌ها هستند (Glaser, 1995: 41, 378)؛ بنابراین، واقع‌گرایان اعم از سنتی‌ها و نوواقع‌گرایان (تهاجمی و تدافعی) به علت اعتقادشان به دولت‌محور بودن نظام بین‌الملل، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به همکاری بین‌المللی در حوزه‌های سیاست والا^۱ ندارند. به اعتقاد آنها تأکید بر منافع ملی (قدرت و امنیت) از سوی دولت‌ها، منطق خودیاری مبتنی بر ویژگی آنارشیک نظام بین‌الملل، ترس از فریبکاری و منافع نسبی حاصل از همکاری از سوی بازیگران دیگر از جمله مهم‌ترین ویژگی‌هایی هستند که امکان همکاری و اتحاد را در این حوزه محدود می‌کند.

۳. پیشینه و روند همگرایی سیاسی - امنیتی در اتحادیه اروپا

روند همگرایی سیاسی و همکاری سیاسی و امنیتی در اتحادیه اروپا از دو جنبه قابل بررسی است. یکی از جنبه‌های نهادسازی و دیگری جنبه عملی و پیاده‌سازی اهداف آن است. ضرورت وحدت اروپا در همان سال‌های آخر جنگ جهانی دوم کاملاً احساس می‌شد و چرچیل در همان حال که مردم را به مقاومت در برابر آلمان‌ها ترغیب می‌کرد، بارها نیز تکرار می‌کرد که بعد از جنگ باید این اختلافات را کنار گذاشت و دوستی‌ها را آغاز کرد. سرانجام، سخنرانی او در زوریخ که در آن ضرورت شکل‌گیری «ایالات متحده اروپا»^۱ یا «فدراسیون اروپا»^۲ را یادآور شد، نخستین سخن رسمی در مسئله همگرایی و نقطه شروع آن بود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۴). به هر صورت، از زمان شکل‌گیری «جامعه زغال و فولاد»^۳ در سال ۱۹۵۱، بنیان‌گذاران وحدت اروپا ضرورت همکاری بیشتر در جهت دفاع از منافع مشترک و مقابله با تهدیدات امنیتی پیش‌رو را درک کردند. ایجاد جامعه دفاعی اروپا در سال ۱۹۵۲ شاهدی بر این مدعاست، جامعه‌ای که البته شکست آن در سال ۱۹۵۴ سبب شد تا پیمان رم موضوع سیاست خارجی و دفاعی را از دستور کار خود خارج کند (Bindi, 2010: 13). پس از آن پیشنهاد دولت انگلستان مبنی بر گسترش «اتحادیه غربی»^(۱) (پیمان بروکسل) به آلمان، ایتالیا و تغییر نام آن به «اتحادیه اروپای غربی»^(۲) مورد توجه قرار گرفت و متن نهایی آن ۳ اکتبر ۱۹۵۴ تهیه و در طول همین ماه به تأیید اعضای ناتو رسید. به این ترتیب، اساسنامه اتحادیه اروپای غربی مرکب از هفت کشور یعنی اعضای پیمان بروکسل، آلمان و ایتالیا در اکتبر ۱۹۵۴ به امضای کشورهای ذی‌ربط رسید (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۱).

در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ جدای از طرح «همکاری سیاسی اروپایی»^۴ که معطوف به همکاری در حوزه سیاست خارجی دولت‌های اروپای غربی بود و البته خارج از چارچوب جامعه اروپا دنبال می‌شد، اقدام مهمی در زمینه همکاری سیاسی و

-
1. United States of Europe
 2. European Federation
 3. European Coal and Steel Community
 4. European Policy Cooperation

امنیتی صورت نگرفت و همگرایی بیشتر معطوف به مسائل اقتصادی بود. با پایان جنگ سرد، دو اتفاق مهم در تغییر رویکرد مقام‌های اروپایی و حرکت به سمت همگرایی سیاسی و امنیتی بسیار تأثیرگذار بود. نخست، از بین رفتن تهدید شوروی باعث شد که کشورهای اروپایی دیگر در معرض حمله این کشور نباشند. همین امر نیز موجب کاهش وابستگی اروپاییان به ایالات متحده برای حفاظت از آنها در مقابل حملات احتمالی شوروی بود. دوم، اتحاد مجدد آلمان حاکی از شکل جدیدی از موازنه قوا و روابط میان قدرت‌های بزرگ اروپای غربی بود؛ و آنها از ترس شعله‌ور شدن اختلاف‌ها و دشمنی‌های قدیمی درصدد همکاری بیشتر با یکدیگر برآمدند (Lynch and et al, 2000: 176)؛ بنابراین با توجه به تحولات مذکور، در سال ۱۹۹۲ پیمان ماستریخت با ایجاد بازیگری به نام اتحادیه اروپا و شکل دادن به آن، مفهومی به نام «سیاست خارجی و امنیتی مشترک»^۱ را با دو ابزار مهم به نام «اقدامات مشترک» و «مواضع مشترک»، تعریف کرد (Smith, 2003: 40). در واقع، در چارچوب پیمان ماستریخت بود که با ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک به‌عنوان ستون دوم از سه ستون اتحادیه اروپا، همگرایی سیاسی نمود عینی پیدا کرد.

پیمان تأثیرگذار بعدی در رابطه با همکاری‌های سیاسی و امنیتی پیمان آمستردام بود که در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷ در شهر آمستردام هلند به تصویب رسید. پیمان آمستردام که در سال ۱۹۹۹ لازم‌الاجرا شد و در واقع پیمان ماستریخت را مورد بازبینی قرار می‌داد، بر بالابردن سطح همکاری و اقدام مؤثر در زمینه‌های خارجی تأکید داشت. سیاست دفاعی در چارچوب این پیمان پیشرفت کرد و مسائل امنیتی خاص برای نخستین بار در حوزه نفوذ اتحادیه اروپا شناسایی شدند (Crowe, 2005: 28). همچنین در این پیمان ابزار جدیدی با عنوان «راهبردهای مشترک» ایجاد شد و در همین زمینه مقرر شد که اتخاذ راهبردها و اقدام‌های مشترک بر اساس اتفاق آرا صورت گیرد و آن دسته از کشورهای عضو که مایل به مشارکت در این اقدام‌ها نیستند، از اصل «امتناع سازنده»^(۳) استفاده کنند (زنگنه، ۱۳۸۹: ۳۱-).

۳۰). مهم‌ترین پیامد یا خروجی این پیمان در حوزه روابط خارجی و همکاری امنیتی اتحادیه، تعیین خاویر سولانا به‌عنوان نخستین نماینده عالی اتحادیه در سیاست خارجی و امنیتی مشترک بود. در حقیقت با آمستردام سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا برای نخستین بار یک سیمای رسمی پیدا کرد (Bindi, 2010: 29)؛ اما دیری نپایید که بروز ناآرامی‌های قومی در منطقه اروپای شرقی در دهه ۱۹۹۰ و ناتوانی اروپا در مهار خشونت‌ها در کرواسی و بوسنی موجب آشکارشدن ضعف‌های اتحادیه در حوزه مسائل امنیتی شد. در واقع، این ناآرامی‌ها روشن‌کننده این واقعیت بود که نهادهای دفاعی اروپا از توان کافی برای مهار جنگ‌های داخلی کشورهای اروپایی برخوردار نیستند. ضعف همکاری‌های سیاسی، امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا در جریان این بحران بار دیگر وابستگی اروپایی‌ها به توانمندی‌های نظامی ایالات متحده را آشکار ساخت. سرخوردگی اتحادیه اروپا از بروز چنین وضعیتی و فشار آمریکا به اتحادیه در قبال مسئولیت‌پذیری بیشتر در انجام عملیات مدیریت بحران، مقامات اروپایی را به فکر ارائه ایده‌های جدید در حوزه نظامی واداشت (Freire, 2008: 11).

نشست‌های متعدد برگزار شده در سن مالو (۱۹۹۸)، کلن و هلسینکی (۱۹۹۹)، فیرا و نیس (۲۰۰۰)، گوتنبرگ و لائکن و بروکسل (۲۰۰۲) موجب شکل‌گیری «سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی»^۱ به‌عنوان حلقه نظامی سیاست خارجی و امنیتی مشترک و تبیین چشم‌انداز راهبردی اتحادیه اروپا شد. تصویب راهبرد امنیتی اروپا در دسامبر ۲۰۰۳ نیز تحولی مهم در این راستا بود (Grevi, 2009: 28). نخستین گام در این راستا نشست سران فرانسه و بریتانیا در دسامبر ۱۹۹۸ در سن - مالو^۲ بود که در آن دو دولت حمایت خود را از شکل‌گیری توانمندی دفاعی مستقل اروپایی اعلام کردند (Freire, 2008: 11). در واقع، می‌توان ریشه‌های سیاست دفاعی و امنیتی اروپا را در بیانیه سن - مالو جستجو کرد که به‌صراحت خواستار ایجاد ظرفیت و توانمندی لازم برای انجام اقدام مستقل با

1. European Security and Defense Policy

2. Saint-Malo

حمایت نیروهای نظامی شد. این تلاش‌ها در نشست شورای اروپایی در هلسینکی در ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۹۹ به بار نشست. در این نشست مقرر شد: «دولت‌های عضو باید قادر باشند که تا سال ۲۰۰۳، ۵۰ یا ۶۰ هزار نیرو را برای یک دوره زمانی عملیاتی ۶۰ روزه که قابلیت پایداری تا یک سال را دارد به‌منظور اجرای کامل وظایف پترزبورگ مستقر کند» (Wanger, 2006: 35). در این نشست بود که تصمیم‌های مهمی درخصوص تشکیل زیرساخت‌های نهادی سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی اتخاذ شد. بلافاصله نیز کمیته سیاسی و امنیتی، کمیته نظامی اتحادیه اروپا و ستاد نظامی اتحادیه اروپا تشکیل شد (Keane, 2005: 91). در پیمان نیس در سال ۲۰۰۱ نیز در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک، تسهیل روند تصمیم‌گیری در این حوزه با گسترش «رأی‌گیری اکثریت کیفی»^۱ یک پیشرفت قابل توجه بود. ماده ۲۰۷ این پیمان رأی اکثریت کیفی را برای تعیین نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک در نظر گرفت (Bindi, 2010: 37).

اما تحولات صورت گرفته در سال‌های نخستین قرن جاری همچون جنگ عراق (۲۰۰۳) می‌توانست آزمون بزرگ دیگری پس از بحران بالکان برای محک‌زدن همگرایی سیاسی اتحادیه اروپا باشد. تصمیم بوش برای حمله به عراق موجب ایجاد شکاف در میان جهت‌گیری دولت‌های اروپایی شد. فرانسه و آلمان در رأس دولت‌های اروپایی با مخالفت با این حمله و انگلستان و ایتالیا از مهم‌ترین دولت‌های اروپایی موافق حمله به عراق بودند. فرانسه در مارس ۲۰۰۳ به‌طور علنی اعلام کرد که هر قطعنامه ارائه‌شده باهدف حمایت از حمله به عراق را وتو خواهد کرد. این اقدام با حملات شدیدی از سوی تونی بلر در ۱۸ مارس ۲۰۰۳ در مجلس عوام انگلستان روبه‌رو شد (Howorth, 2003: 179). بنابراین، در برخورد با جنگ عراق دولت‌های انگلستان و فرانسه در قبال روابط فرا آتلانتیکی به رویکردهای واگرایانه سابق خود بازگشتند. درواقع، با ازهم‌پاشیده‌شدن همگرایی سیاسی اتحادیه اروپا بر سر مسئله تهاجم به عراق در زمستان ۲۰۰۳، روابط فرانسه و انگلستان به سردی گرایید و همگرایی سیاسی و رؤیای تحقق

وحدت اروپایی بازم به آینده موکول شد (Howorth, 2003: 180).

بنابراین، پیمان لیسبون (۲۰۰۷) هم تلاشی مجدد برای غلبه بر بن‌بست ناشی از شکست ایجاد یک قانون اساسی اروپایی بود و هم حرکت مجددی برای ایجاد معماری سازمانی پیشرفته و ارائه فرصت‌های بهتر برای تقویت اقدام جمعی در حوزه سیاسی و امنیتی بود (Dagand, 2007: 2). از ۶۲ اصلاحیه‌ای که در پیمان لیسبون بر پیمان‌های پیشین اتحادیه اروپا اعمال شد، بیش از ۲۵ اصلاحیه آن در مورد همکاری‌های سیاسی و امنیتی در قالب سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک بود. تمام این اصلاحیه‌ها باهدف تقویت همکاری‌ها و هماهنگی‌ها اعمال شد. پیمان لیسبون عنوان «سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی» را به «سیاست امنیتی و دفاعی مشترک»^۱ تغییر داد و از این سیاست برای ایجاد ظرفیت و توانمندی عملیاتی باهدف استفاده از دارایی‌های نظامی و غیرنظامی و بهره‌مندی از توانمندی دولت‌های عضو یاد کرد و تضمین‌های عملی آن را در قالب گنجاندن سه اصل «دفاع متقابل»^۲، «همکاری ساختارمند دائم»^۳ و «شرط انسجام و کمک متقابل»^۴ جستجو کرد (Howorth, 2011: 198). به‌طورکلی، از نظر بسیاری از صاحب‌نظران، هدف اصلی پیمان لیسبون فراهم‌آوردن امکان لازم برای تبدیل شدن اتحادیه اروپا به یک بازیگر مؤثر در صحنه جهانی بود. اما تنها کمتر از ۱۸ ماه از به اجرا درآمدن پیمان لیسبون بود که اتحادیه اروپا شاهد اقدام فرانسه و انگلیس در چارچوب ناتو در برخورد با بحران لیبی در تابستان ۲۰۱۱ بود (Menon, 2011: 75). به هر صورت پیمان لیسبون تلاش دیگری از سوی اتحادیه اروپا پس از تجربه تلخ جنگ عراق برای جبران ضعف همکاری‌های سیاسی و امنیتی بود. با این‌همه، بحران لیبی در سال ۲۰۱۱ یک‌بار دیگر ناکارآمدی همگرایی سیاسی در اتحادیه اروپا را بیش‌ازپیش آشکار ساخت؛ بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگرچه اتحادیه اروپا از لحاظ نظری و بحث نهادسازی در

-
1. Common Security and Defense Policy
 2. Mutual Defense
 3. Permanent Structured Cooperation
 4. Solidarity and Mutual Help

طول دهه‌های گذشته، به‌ویژه پس از پیمان ماستریخت به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است، اما به همان میزان در بحث عملی و پیاده‌سازی اهداف مربوطه ناکام بوده است.

۴. تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اروپایی در چارچوب دیدگاه واقع‌گرایان

از زمان شروع نخستین تلاش برای همکاری سیاسی، اتحادیه اروپا به علت ناتوانی در شکل دادن به صدای واحد به‌منظور پاسخ مؤثر به تحولات خارجی و امنیتیش به‌طور پیوسته مورد انتقاد تحلیلگران بوده است. برخی از تحلیلگران در اینکه همگرایی اروپایی بتواند در حوزه‌های سیاسی و دفاعی نیز موفق باشد، شک و تردید دارند. بسیاری از نظریه‌پردازان بر این باورند که اگرچه سایر عرصه‌های سیاسی ممکن است روزی زیر چتر همگرایی اروپا درآیند، اما سیاست خارجی و امور امنیتی و دفاعی در میان این عرصه وجود نخواهد داشت. در حقیقت، بیشتر نظریه‌پردازان در سال‌های گذشته بر نبود یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک تأکید دارند. واقع‌گرایی از جمله مهم‌ترین رویکردهایی است که معتقد است سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا راه به‌جایی نمی‌برد. البته گفتنی است که واقع‌گرایی به این علت که دیدگاهی دولت-محور است به‌طور وسیع در مورد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به اظهارنظر نپرداخته است. برخی از منتقدان نواقح‌گرایی که مهم‌ترین آنها نهادگرایان لیبرال هستند، انتقاد می‌کنند که به سبب تأکید نواقح‌گرایی بر روی بازیگری دولت‌ها، آنها از وجود بازیگری همانند اتحادیه اروپا غفلت کرده‌اند. با این حال، موفقیت همگرایی اروپایی و آغاز سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی، واقع‌گرایان را وادار به تبیین این پدیده کرد (Hill and Smith, 2011: 28). در این بخش به ارائه دیدگاه‌های واقع‌گرایان اعم از سنتی‌ها و نواقح‌گرایان (تهاجمی و تدافعی) در زمینه همگرایی سیاسی در اتحادیه اروپا پرداخته می‌شود.

۴-۱. واقع‌گرایی سنتی و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اروپایی

همان‌گونه که بدان اشاره شد، به‌طور کلی واقع‌گرایان در خصوص امکان همکاری بین‌المللی با دیده شک و تردید نگاه می‌کنند. مفروض نظریه‌های واقع‌گرایی بدین ترتیب است که مهم‌ترین انگیزه دولت‌ها بقا است و آنها همواره خواهان حفظ حاکمیت خود هستند. برخی بر پایه رهیافت واقع‌گرایی، منافع ملی چهار دولت‌محوری انگلیس، آلمان، فرانسه، آمریکا را تعیین‌کننده راهبردها و سیاست‌های امنیتی - دفاعی اروپا با تأکید بر نقش ناتو در این راستا می‌دانند. از این‌رو، دو بعد در حوزه سازوکار امنیتی اروپا قابل بررسی است: یک بعد مباحث داخلی اروپایی بین سه کشور بزرگ انگلیس، آلمان، فرانسه و منافع ملی ایشان است و بعد دیگر آثار نیرومند خارجی یعنی جهت‌گیری آمریکا بر بعد داخلی است (King, 2005: 46). صاحب‌نظران درون‌خانواده واقع‌گرایی همگرایی اروپا را به‌عنوان فرایند استاندارد بین‌دولتی می‌دانند که صرفاً با هدف پیشبرد منافع ملی دولت‌های عضو انجام می‌شود. از این مکتب در میان صاحب‌نظران همگرایی اروپا با عنوان «بین‌دولت‌گرایی»^۱ نام‌برده می‌شود. استنلی هافمن^۲ در همین ارتباط اعتقاد داشت که همگرایی تنها در عرصه‌هایی از سیاست شکل می‌گیرد که امتیازها و مزایایی که دولت‌ها به دست می‌آورند بر خسارت‌ها و ضررهای ناشی از همگرایی چربش داشته باشد. اندرو موراوسیک^۳ نیز این‌گونه استدلال می‌کند که اگرچه بازیگران دیگری نیز به‌جز دولت‌ها می‌توانند در سطح بین‌المللی به چانه‌زنی پردازند، اما در نهایت تصمیم‌های مهم و اساسی همیشه توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شوند. این منطق با یافته‌های نوکارکردگرایی نیز همخوانی و مطابقت دارد. این نظریه نیز حوزه سیاست خارجی و امنیتی را از فرایند مهم‌تری مستثنا می‌کند و آن را آخرین دژ محکم استقلال و حاکمیت دولت‌ها می‌داند (Howorth, 2011: 200). واقع‌گرایی در شکل سنتی خود جهان را دولت - محور درک می‌کند. با این حال، باید بپذیریم که این درک، یافته‌ای تاریخی است که می‌تواند تغییر کند و

1. Intergovernmentalism

2. Stanley Hoffmann

3. Andres Moravecik

کشورها ممکن است همیشه به‌عنوان بازیگران اصلی مسئول در صحنه سیاست بین‌الملل باقی نمانند (Gibbs, 2000: 44). به‌هر حال، واقع‌گرایی سنتی با تأکید بر بازیگری انحصاری دولت‌ها بر اساس مؤلفه‌هایی همچون منافع ملی، امنیت ملی و حاکمیت ملی نقش مستقلی برای اتحادیه اروپا تعریف نمی‌کنند و شکل‌گیری چنین اتحادیه‌ای را بر اساس منافع ملی دولت‌های عضو آن تحلیل می‌کنند و پیشبرد همگرایی سیاسی را تا جایی ممکن می‌دانند که به حاکمیت ملی دولت‌ها آسیبی نرساند.

۴-۲. نوواقع‌گرایی و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اروپایی

این نظریه ابتدا به علت اینکه اتحادیه اروپا را یک بازیگر غیردولتی می‌دانست به تحولات امنیتی آن توجه چندانی نمی‌کرد و در مورد آن به ارائه نظر نمی‌پرداخت، اما به موازات شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی مشترک و همچنین سیاست دفاعی و امنیتی مشترک گرایش به تحلیل مؤلفه‌های این اتحادیه در قالب این نظریه شدت یافت. به‌رغم اینکه عموماً از رئالیسم ساختاری به‌عنوان پارادایم غالب در مطالعات امنیتی یاد می‌شود، این رویکرد در همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا تا حدود زیادی مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. در پی خاتمه جنگ سرد، دو نظریه‌پرداز اصلی این رویکرد، کنت والتز و جان مرشایمر، پیش‌بینی‌هایی را در مورد تحولات مربوط به اروپا صورت داده‌اند، لیکن آثار هر دو نویسنده در این زمینه به دوران پیش از شکل‌گیری اتحادیه اروپا بازمی‌گردد و لذا تلاش نظری آنها شکاف موجود در این رابطه را نبرده است. میرشایمر با ابراز بدبینی نسبت به همکاری میان دولت‌های اروپایی، چنین پیش‌بینی کرد که اروپا در نظام چندقطبی پس از جنگ سرد، بیش از آنچه که در دوره نظام دوقطبی شاهد آن بود، دچار تعارض درونی خواهد شد. وی اطمینان نداشت که نهادسازی بتواند بر منازعات میان دولت اروپایی فائق آید (خالوزاده و کیانی، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۳). نوواقع‌گرایی به‌طور مستقیم و به‌صراحت بر اساس مفروضات واقع‌گرایی سنتی ساخته شده است. از این رو، نوواقع‌گرایان نیز هیچ تبیین قانع‌کننده‌ای برای این پدیده ندارند، زیرا به باور آنها نیز بازیگران دولتی همواره در صدد حفظ استقلال و حاکمیت

خود هستند و با نادیده گرفتن قواعد و ستفالیایی در امور داخلی همسایگان خود دخالت می‌کنند. به باور واقع‌گرایان ساختارگرا، بازیگران دولتی خود به‌تنهایی می‌توانند به‌طور انفرادی یا به‌عنوان بخشی از یک اتحاد یا ائتلاف به تأمین امنیت خود بپردازند و نهادی همچون اتحادیه اروپا به لحاظ نظری نمی‌تواند وارد مسائل سیاست امنیتی و دفاعی شود. مرشایمر اعتبار چندانی برای همگرایی اروپا قائل نیست و بر این باور است که اتحادیه سرانجام به یک رقابت ملی‌گرایانه همانند آنچه ما در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد آن بودیم، باز خواهد گشت (Mearsheimer, 2001: 392-6).

هاید - پرایس نیز این‌گونه استدلال می‌کند که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا همانند همه دولت‌ها، به‌وسیله «نیروها - انگیزه» محدود می‌شوند. این مؤلفه‌ها نحوه تعامل دولت‌ها با یکدیگر و میزانی که دولت‌ها ممکن است حاکمیت خود را به نهادهای فراملی (همانند اتحادیه اروپا) واگذارند، محدود می‌کنند. در نتیجه اتحادیه اروپا دست‌کم در مواردی همچون موضوع سیاست خارجی و امنیتی که مورد توجه و حساسیت تمام دولت‌ها قرار دارد، هرگز نخواهد توانست در مسائل بین‌المللی به‌عنوان یک واحد کاملاً منسجم عمل کند؛ بنابراین، طبق مفروضه‌های نوواقع‌گرایی اتحادیه اروپا نتوانسته است با این واقعیت کنار بیاید که نظام بین‌الملل یک نظام آنارشیک و خودیار است که هنوز هم ویژگی برجسته آن، تعامل میان دولت‌ها و کنشگرانی است که در صدد تأمین منافع خود هستند (Hyde-Price, 2004: 5).

والتز نیز معتقد است که همگرایی رویدادی استثنایی است و هر چند اغلب در مورد همگرایی ملت‌ها سخن به میان می‌آید، این امر به‌ندرت اتفاق می‌افتد. ملت‌ها می‌توانند به دو شکل به تقویت یکدیگر بپردازند. نخست تقسیم‌کار در زمینه تولید کالاها و دیگری اقدام‌هایی همچون مدیریت سیاسی و دفاع نظامی. زمانی که از والتز درباره آینده سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد سؤال پرسیده شد، اعلام کرد که جهان در حال ظهور با حضور ۴ یا ۵ قدرت شکل خواهد گرفت و اروپا تنها در صورتی می‌تواند به یک قدرت جهانی تبدیل شود که تغییر

بنیادینی در خود ایجاد کند. وی در خصوص تحقق این چشم‌انداز خوش‌بین نیست و پیش‌بینی می‌کند که بروز یک قدرت بزرگ اروپایی چندان محتمل نیست (Hill and Smith, 2011: 29).

اتحادیه اروپا به‌وضوح یک کشور نیست و برای درک اینکه آیا در حال تبدیل به یک قدرت بزرگ است، باید به وجود تفاوت آن از یک کشور توجه شود. یک معیار واضح تفاوت در سیاست خارجی است. همان‌طور که در بخش قبلی بحث کردیم نواقح‌گرایی کشورها را موجودیت‌های بی‌نظیری فرض می‌کند. آنها با یک‌صدا صحبت می‌کنند و با یک روش خاص سیاست خارجی‌شان را در جهان هدایت می‌کنند. اگرچه اتحادیه اروپا دارای سیاست خارجی و امنیتی مشترک است، اما کشورهای عضو اتحادیه، سیاست خارجی خاص خود را حفظ کرده‌اند. والتز خاطر نشان می‌سازد که چون سیاست خارجی مستقل دولت‌های عضو در کنار سیاست‌های اتحادیه اروپا وجود دارد، امکان تبدیل اتحادیه اروپا به یک قدرت بزرگ و برخوردار از سیاست خارجی واحد وجود ندارد. وی در این زمینه اعتقاد دارد: «اتحادیه اروپا تنها در صورتی می‌تواند به این هدف دست یابد که مرحله تبدیل شدن به یک دولت را با موفقیت پشت سر بگذارد» (Waltz, 1993: 52). والتز معتقد است که اتحادیه اروپا برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ باید به یک دولت تبدیل شود، چون تنها دولت است که توانایی کافی برای اعمال یک سیاست خارجی به معنای واقعی کلمه را دارد. وی معتقد است هر نهادی خارج از دولت بعید است که توانایی لازم برای تصمیم‌سازی در این زمینه را داشته باشد (Gibbs, 2000: 18).

از سوی دیگر والتز پیش‌بینی کرد که آلمان متحد یا یک دولت غربی بتواند در نظام جدید پس از جنگ سرد، در ردیف قدرت‌های بزرگ قرار گیرد. وی از همان ابتدای دهه ۱۹۹۰، احتمال داد که اروپای غربی طی یک تصمیم جمعی در مسیر تبدیل شدن به بازیگری واحد گام بردارد. این امر بیانگر آن است که بر اساس منطق نورنالیستی والتز، همکاری‌های دولتی در امور امنیتی امکان‌پذیر است؛ حتی اگر دولت‌ها در عین دستیابی به امنیت، همچنان پایبند به حاکمیت‌های ملی

خود باشند.

بنابراین، از دیدگاه واقع‌گرایان اتخاذ سیاست خارجی و امنیتی مشترک زمانی به خود جامه عمل می‌پوشد که دگرگونی بنیادینی در ساختار و ماهیت اتحادیه اروپا و حرکت به سمت نوعی فدرال‌گرایی یا ابردولت اروپایی صورت پذیرد. در این زمینه، والتز پیشنهاد می‌کند که اتحادیه اروپا می‌تواند تبدیل به یک کشور واحد شود، از این منظر، دولت‌ها به‌طور بالقوه توان انتقال تمام حاکمیت به یک مؤسسه برای رسیدن به همکاری همه‌جانبه دارند (Gibbs, 2000: 12). البته دو گونه نواقع‌گرایی (تهاجمی و تدافعی) در زمینه همگرایی سیاسی در اتحادیه اروپا دارای دیدگاه واحد و یکسانی نیستند و در این زمینه باهم اختلاف‌نظرهایی دارند که در زیر به آن می‌پردازیم.

۴-۲-۱. نواقع‌گرایی تهاجمی و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اروپایی

جان مرشایمر معتقد است که تکامل امنیتی اتحادیه اروپا یک مورد آزمایشی سخت برای نواقع‌گرایی تهاجمی است. از نظر او تکامل امنیتی اتحادیه اروپا یک استثنا است که واقع‌گرایی تهاجمی هیچ پاسخی برای آن ندارد. دلیل آن هم این است که واقع‌گرایی تهاجمی تلاش برای حداکثر سازی قدرت را ویژگی اصلی رفتار دولت‌ها می‌داند. دولت‌ها در پی جستجوی بی‌پایان برای رسیدن به قدرت نسبی و تسلط بر دیگران هستند. به همین دلیل، تمامی کشورها دارای مقاصد تهاجمی هستند و اگرچه ممکن است دولت‌ها برای غلبه بر متجاوزان دست به تشکیل اتحاد بزنند، اما این اتحادها موقتی خواهند بود. دلیل موقتی بودن این اتحادها افزایش نگرانی در مورد به دست آوردن منافع نسبی و دغدغه ناشی از تقلب و فریبکاری است. با توجه به چنین مفروضاتی است که همکاری سیاسی و امنیتی در سطح اتحادیه اروپا از نظر نواقع‌گرایی تهاجمی غیرقابل توضیح است (Mearsheimer, 2001: 392-6).

در این راستا باید افزود که از یک طرف، این همکاری به هر عضو اتحادیه اروپا قدرت بیشتری اعطا کرده و از سوی دیگر، احتمال سلطه دیگری را کاهش داده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا واگذاری قدرت تصمیم‌گیری به سطح

اتحادیه اروپا را آغاز کرده‌اند. آنها با کمال میل حاضر به ورود به موقعیتی هستند که در آن آزادی تصمیم‌گیری خود را توسط یک‌نهاد بین‌المللی محدود کنند. قوانین جدیدی همانند رأی‌گیری به شیوه اکثریت کیفی و همچنین امتناع سازنده نشان داده است که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا توسط نگرانی در مورد تقلب و فریبکاری مهار نشده‌اند. در پیمان ماستریخت آمده است که بدون توجه به موقعیت فردی اعضا در یک وضعیت خاص، انتظار می‌رود که اعضا به دنبال ارتقای موقعیت اتحادیه اروپا «در یک روح وفاداری و همبستگی» باشند (ماده ۱۱). اتحادیه اروپا همچنین تصمیم به تشکیل یک نیروی مدیریت بحران گرفته است که در چارچوب آن انتظار می‌رود هر کشور به تناسب نیروی دفاعی خود، کمک ارائه دهد. این رفتار حاکی از نیت‌های بدگمانی و تهاجمی دولت‌ها نیست که نواقعی گرای بر آنها پافشاری می‌کند؛ بنابراین و با توجه به این مؤلفه‌ها، از نظر برخی از تحلیلگران دست‌کم در سطح نظری نواقعی‌گرایی تهاجمی به‌عنوان یک ابزار مفید نظری برای درک همکاری‌های امنیتی بین کشورهای اتحادیه اروپا شکست‌خورده است (Hill and Smith, 2011: 30).

در مورد نقش نهادها نیز می‌توان گفت، نواقعی‌گرایی تهاجمی هیچ بینشی در مورد تأثیرگذاری نهادهای اتحادیه اروپا بر روی اعضایش در اختیار ما قرار نمی‌دهد. در این راستا، نواقعی‌گرایان تهاجمی نه تنها بر این باورند که این دولت‌ها هستند که به نهادها شکل می‌دهند، بلکه همچنین استدلال می‌کنند که نهادها تأثیر بسیار کمی بر دولت‌ها دارند. پرسشی که نواقعی‌گرایان در زمینه نهادها مطرح می‌کنند این است که آیا نهادها عملاً می‌توانند تغییری در جهت کاهش دادن گزینه رقابتی دولت‌ها ایجاد کنند. آنها در پاسخ معتقدند تجزیه و تحلیلی که در زمینه نهادهای اتحادیه اروپا در دست است، چشم‌انداز مفیدی را نشان نمی‌دهد. از سوی دیگر، مخالفان این دیدگاه معتقدند که اگرچه نهادهای اتحادیه اروپا برآمده از منافع و ترجیحات دولت‌های عضو هستند و آنها بین حکومتی باقی می‌مانند، اما این نهادها به‌منظور همکاری گسترده و به‌وسیله یک چارچوب تصمیم‌گیری مشترک تنظیم شده‌اند. بدون این نهادها اتحادیه اروپا نمی‌تواند به همکاری

همه‌جانبه دست یابد و در نتیجه رقابت در سطح اروپا شایع خواهد شد. این نهادها به کشورهای اروپای غربی این اجازه را می‌دهد که به صورت شفاف‌تر به یکدیگر اعتماد کنند؛ بنابراین و با توجه به این دلایل، نهادها نقش حیاتی در زمینه کاهش دشمنی و جنگ‌طلبی دولت‌ها پس از جنگ جهانی دوم بازی کرده‌اند. در مجموع، نواقعی‌گرایی تهاجمی در محاسبه نقش نهادهای اتحادیه اروپا با شکست مواجه شده است (Gibbs, 2000: 42).

۴-۲-۲. نواقعی‌گرایی تدافعی و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اروپایی

برخلاف نواقعی‌گرایی تهاجمی، نواقعی‌گرایی تدافعی بهتر می‌تواند همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را توضیح دهد. از نظر نواقعی‌گرایان تدافعی، امنیت هدف اساسی دولت است، اما آنها باور ندارند که دولت‌ها به دنبال حداکثرسازی قدرت برای کسب امنیت هستند یا اینکه لزوماً دارای مقاصد تهاجمی‌اند. آنا‌رشی به تولید نظام خودیاری منجر می‌شود و رقابت جزء ذاتی آن است، اما این لزوماً به معنای تولید تجاوزگری نیست. از این رو، دولت‌ها اغلب قادر به دستیابی منافع امنیتی خود در همکاری با کشورهای دیگر هستند. نواقعی‌گرایی تدافعی تأکید دارد که نهادها می‌توانند نقش مهمی در تسهیل همکاری بازی کنند. اختلافاتی در مورد نقش مستقل نهادها میان نواقعی‌گرایان تدافعی وجود دارد، اما از سوی دیگر توافق گسترده‌ای درباره نهادهای تخصصی که زمینه‌ساز همکاری هستند، دیده می‌شود (Gibbs, 2000: 42).

بنابراین، نواقعی‌گرایی تدافعی توضیح مناسب‌تری در زمینه همکاری امنیتی میان دولت‌های عضو اتحادیه اروپا و همچنین نقش نهادهای اتحادیه اروپا در دستیابی به این همکاری ارائه می‌دهد. از نظر آنها دولت‌های عضو اتحادیه اروپا همکاری را به منظور تولید امنیت متقابل انتخاب کرده‌اند و در این زمینه خود را با ملاحظات سود نسبی مورد نظر نواقعی‌گرایان تهاجمی محدود نکرده‌اند. در این زمینه چولر توضیح می‌دهد که به‌عنوان مثال، موقعیت فرانسه حتی اگر در همکاری با اتحادیه اروپا به این سبب که اعضای آن ممکن است در این چارچوب قدرتمندتر شوند، به نسبت ضعیف‌تر شود؛ باز هم بهتر از وضعیتی است که خارج

از این چارچوب می‌باید با همه این دولت‌ها رودررو مواجه شود. بر اساس منطق نوواقع‌گرایی تهاجمی، فرانسه همکاری با اتحادیه اروپا را انتخاب نمی‌کند، زیرا انتخاب آن به دیگر اعضای اتحادیه اروپا مزیت نسبی اعطا می‌کند. به هر حال، روند همگرایی دست‌کم در سطح نظری نشان داده است که این منطقی نیست که بر تصمیمات اعضای اتحادیه اروپا حکمرانی می‌کند. نوواقع‌گرایان تدافعی مدعی هستند روند همگرایی اروپا نشان داده است که دولت‌های عضو به دنبال حداکثرسازی امنیت هستند و نه قدرت. کشورهای عضو اتحادیه اروپا انتخاب همکاری را به‌عنوان بهترین وسیله برای حداکثرسازی امنیت می‌دانند. از آنجاکه دولت‌ها نیت تهاجمی ندارند، آن‌ها مایل به همکاری برای دستیابی به امنیت هستند. تا زمانی که نیت‌هایشان شفاف هستند؛ دستاورد ناشی از تقلب و فریبکاری پایین؛ همکاری متقابل امنیتی‌شان سودآورتر از نبودش و آنها بر اساس اتخاذ استراتژی‌های متقابل می‌توانند برای رسیدن به امنیت متقابل همکاری کنند (Scheweller, 1996: 90-121).

نوواقع‌گرایان تدافعی معتقدند که نهادهای اتحادیه اروپا شرایط لازم برای همکاری را باوجود آورده‌اند. به‌عنوان مثال شورای امور عمومی^۱ دستورالعمل کنفرانس‌های بین‌حکومتی برای تصمیم و اقدام مشترک را فراهم می‌کند. آنها همچنین یک شبکه تلکس راه‌اندازی کرده‌اند که اجازه می‌دهد پیام بدون مشکل و اتلاف وقت به پایتخت‌های اروپایی منتقل شود. اگرچه این نهادها ممکن است مستقل نباشند و آنها بر اساس اراده دولت‌ها ایجاد شده‌اند، با این حال بسیار مهم هستند. کشورهای اتحادیه اروپا با اتکای به آنها به همکاری همه‌جانبه و متقابل دست می‌زنند. نوواقع‌گرایی تدافعی توضیح می‌دهد که همکاری اتحادیه اروپا و نقش نهادهای آن بر اساس فرض بنیادی نوواقع‌گرایی که همان آنارشی است، طراحی شده است. نوواقع‌گرایی تدافعی با غلبه بر «تعصب رقابت» که بسیار مورد توجه نوواقع‌گرایی تهاجمی است، استدلال می‌کند که با توضیح چگونگی آنارشی، در حقیقت می‌توان تولید همکاری کرد. نوواقع‌گرایی تهاجمی با تمرکز

1. General Affairs Council (GAC)

بر حداکثرسازی قدرت و تهاجم نمی‌تواند همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را توضیح داد (Hill and Smith, 2011: 30).

با توجه به توضیحات بالا، به نظر می‌رسد نواقعی‌گرایی در گونه تدافعی خود، یک ابزار نظری مفید برای درک همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا است که انتظار می‌رود ظهور یک قدرت بزرگ غیردولتی را توضیح دهد، اما این یک نتیجه‌گیری منطقی نیست. نواقعی‌گرایی، همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را با تمرکز بر منافع و رفتار دولت توضیح می‌دهد؛ بنابراین، به‌منظور توضیح ظهور یک قدرت بزرگ غیردولتی، نواقعی‌گرایان نیاز به بازتوضیح تأکید خود بر نقش انحصاری دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی عرصه نظام بین‌الملل هستند. اگرچه بعید است اروپا در چند سال آینده به یک قدرت بزرگ تبدیل شود، اما به‌طور بالقوه ممکن است نخستین نمونه از یک نوع نهاد و گروه‌بندی جغرافیایی جدید متشکل از کشورهای مستقل تبدیل شود. نظریه‌ها باید پویا باشند تا بتوانند با توجه به تغییر شرایط و واقعیات مفید واقع شوند. اگر نواقعی‌گرایی نتواند نظریه‌ای کاربردی برای ظهور قدرت‌های بزرگ غیردولتی (مانند اتحادیه اروپا) باشد، نمی‌تواند به‌عنوان نظریه‌ای مفید در صحنه سیاست بین‌الملل پا برجا باقی بماند. تنها به این دلیل که نواقعی‌گرایان دولت‌ها را بازیگران اصلی در نظام بین‌المللی امروزی می‌دانند، نمی‌تواند دلیلی بر این باشد که بازیگری دولت‌ها به مدت نامحدودی تداوم یابد. نواقعی‌گرایان می‌توانند بدون به خطر انداختن درک خود از سیاست جهانی، برای دیگر بازیگران اهمیت قائل شوند. همان‌گونه که مشاهده شد نواقعی‌گرایی دست‌کم از نوع تدافعی آن می‌تواند ابزار نظری بسیار مفیدی برای درک نهادهای غیردولتی همچون اتحادیه اروپا باشد (Gibbs, 2000: 44).

البته نباید فراموش کرد که هدف از همگرایی سیاسی - امنیتی اتحادیه اروپا و ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک و نهادسازی‌های مربوط به آن، آن‌گونه که نواقعی‌گرایان تدافعی می‌اندیشند صرفاً برای مقابله با تهدیدها و کسب امنیت اعضا نیست، بلکه یکی از اهداف اساسی‌تری که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به دنبال آن است افزایش قدرت اتحادیه در سطح نظام بین‌الملل و

ارائه نقشی تأثیرگذار در معادلات بین‌المللی است. هدفی که اگرچه با دیدگاه‌های نوواقع‌گرایان تهاجمی مطابقت بیشتری دارد، اما در عمل به دلیل نگرانی هر عضو از سود نسبی که نصیب دیگر اعضا می‌شود تا کنون چندان در عرصه بین‌المللی موفق نبوده است.

نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل همگرایی سیاسی - امنیتی اتحادیه اروپا از دیدگاه خانواده واقع‌گرایی از چند جنبه قابل بررسی است:

نخست؛ اتحادیه اروپا یک دولت نیست، بنابراین نمی‌تواند در چارچوب نظریات واقع‌گرایانه چندان جایی داشته باشد؛ اما روند رو به رشد همگرایی سیاسی - امنیتی باعث شد که اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بازیگر جدید و یک واقعیت انکارناپذیر، واقع‌گرایان را به اظهارنظر در مورد خود وادار کند.

دوم؛ این اتحادیه از دیدگاه واقع‌گرایان منافع دولت‌های عضو خود را نمایندگی می‌کند؛ چراکه دولت‌ها به‌هیچ‌وجه مایل نیستند حاکمیت ملی خود را به‌تمامی به این اتحادیه واگذار کنند و همچنان در عرصه بین‌المللی منافع ملی خود را بر منافع مشترک ترجیح می‌دهند. اتحادیه اروپا در درون خود ۲۸ سیاست خارجی متفاوت را مشاهده می‌کند که دستیابی به یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در عمل با چالش مواجه کرده است؛ بنابراین، طبق مفروضه‌های نوواقع‌گرایی اتحادیه اروپا نتوانسته است با این واقعیت کنار بیاید که نظام بین‌الملل یک نظام آنارشیک و خودیار است که هنوز هم ویژگی برجسته آن تعامل میان دولت‌ها و کنشگرانی است که درصدد تأمین منافع خود هستند.

سوم؛ واقع‌گرایان راه‌حل مقابله با این چالش را در ایجاد یک ابر دولت اروپایی برخوردار از یک حاکمیت واحد و تعریف یک سیاست خارجی واحد و نه مشترک می‌دانند.

چهارم؛ نوواقع‌گرایان تدافعی همگرایی سیاسی - امنیتی اتحادیه اروپا را در راستای موازنه تهدید ارزیابی می‌کنند و معتقدند نهادهای اتحادیه اروپا شرایط را برای همکاری و دستیابی به امنیت مدنظر دولت‌ها فراهم آورده‌اند و دولت‌های

عضو در این زمینه خود را با ملاحظات سود نسبی مورد نظر نواقع‌گرایان تهاجمی محدود نکرده‌اند.

پنجم؛ نواقع‌گرایان تهاجمی تکامل امنیتی اتحادیه اروپا را با مفروضه‌های خود همچون منافع نسبی دیگر بازیگران و دغدغه ناشی از تقلب و فریبکاری در تضاد می‌بینند، به همین دلیل در مواجهه با بازیگری اتحادیه اروپا در عرصه روابط بین‌الملل دچار نوعی سردرگمی شده‌اند. با وجود این، آنها معتقدند که نهادهای امنیتی اتحادیه اروپا نتوانسته‌اند گزینه رقابتی میان دولت‌ها را کاهش داده و دولت‌ها همچنان در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی و مسائل جهانی به منافع ملی خود ارجحیت می‌دهند.



پی‌نوشت‌ها

۱. اتحادیه غربی یا پیمان بروکسل همان پیمان دانکرک است که در سال ۱۹۴۷ میان انگلیس و فرانسه برای مقابله با تجاوز احتمالی آلمان برای یک دوره پنجاه‌ساله منعقد شد و در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ به پیشنهاد بوین وزیر امور خارجه انگلیس به کشورهای بنه لوکس (هلند، بلژیک و لوکزامبورگ) توسعه داده شد و از آن پس به اتحادیه غربی یا پیمان بروکسل نامیده شد.
۲. این اتحادیه در چارچوب پیمان ماستریخت (۱۹۹۲) جز جدایی‌ناپذیر اتحادیه اروپا تلقی شد و پس‌ازاینکه به‌طور کامل در سازوکار دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا ادغام شد، با توافق دولت‌های عضو طور رسمی در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۱ لغو شد.
۳. *Constructive Abstention*: بدین‌صورت که اگر کمتر از یک‌سوم اعضا از اصل امتناع سازنده استفاده کنند، تصمیم اتخاذ می‌شود و در صورتی‌که این میزان دست‌کم یک‌سوم اعضا را شامل شود، هیچ‌گونه تصمیمی اتخاذ نمی‌شود.

منابع

- اشنایدر، کریگ آ. (۱۳۸۵)، *امنیت و راهبرد در جهان معاصر*، ترجمه اکبر عسگری و فرشاد امیری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۴)، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خالوزاده، سعید (۱۳۸۵)، *اتحادیه اروپایی*، تهران: سمت.
- خالوزاده، سعید و کیانی، داوود (۱۳۸۷)، *اتحادیه اروپا و نظام بین‌الملل*، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- زنگنه، حمید (۱۳۸۹)، *اتحادیه اروپا: از پیمان نیس تا پیمان لیسبون*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۴)، *اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز*، تهران: قومس.
- Bache, Ian and et al (2014), *Politics in the European Union*, Oxford

University Press.

- Baldwin, D. A. (1993), *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate (New Directions in World Politics)*, Columbia University Press.
- Bindi, F. (2010), *European Union Foreign Policy: A Historical Overview in The Foreign Policy of the European Union: Assessing Europe's Role in the World*, Washington: Brookings Institute press.
- Crowe, Brian (2005), "A Common European Foreign Policy after Iraq?", *International Affairs*, Vol.79, No.3: 533-546.
- Dagand, S. (2008), "The impact of the Lisbon Treaty on CFSP and ESDP", *European Security Review*, Vol.10, No.37: 1-7.
- Freire, M. R. (2008). *The European Security and Defence Policy: History, Structures and Capabilities*, M. Merlingen and R. Ostrauskaite, *European Security and Defence Policy: An implementation perspective*, No.11.
- Gibss, Louise (2000), "Is The European Union Becoming A Great Power?", Department of Government and International Relations University of Sydney, Australia.
- Glaser, C. (1995), "Realists as Optimist: Cooperation as Self Help", *International Security*, Vol.19, No.3: 50-90.
- Grevi, G. (2009), **European Security and Defense policy, The First Ten Years (1999-2009)**, European Union Institute for Security studies.
- Grieco, J (1988), "Anarchy and Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institution", *International Organization*, Vol.42, No.3: 485-507.
- Hill, C. and Smith, M. (2011), *International Relations and the European Union*, Oxford University Press.
- Howorth, J. (2003), *France, Britain and the Euro-Atlantic Crisis*, *Survival*, Vol.45, No.4: 173-192.
- Howorth, Jolyon (2011), *The EU's Security and Defense Policy: Towards a Strategic Approach in International Relations and the European Union*, Oxford: Oxford University Press, Second Edition.
- Hyde-Price, Adrian (2004), *The EU, Power and Coercion: From 'Civilian' to 'Civilising' Power*, In CIDEL Workshop, Oslo: 22-23.
- Keane, R. (2005), "European Security and Defense Policy: From Cologne to

- Sarajevo”, *Global Society*, Vol.19. No.1: 89-103.
- King, Anthony (2005), “Toward a transnational Europe: The case of the armed force”, *European Journal of Social Theory*, Vol.8, No.3: 321-340
- Lynch, P. and Neuwahl N. (2000), *Reforming the European Union From Maastricht to Amsterdam*, Pearson Education.
- Mearsheimer, J. (1995), “The Fables Promise of International Institutions”, *International Security*, Vol.19, No.3: 5-49.
- Menon, A. (2011), “European Defense Policy from Lisbon to Libya”, *Survival*, Vol.53, No.3:75-90.
- Rosecrance, R. (1998), “The European Union: A new Type of International Actor,” In *Paradoxes of European Foreign Policy*, ed. J. Zielonka, 15–23, The Hague: Kluwer Law International.
- Schweller, R. (1996), “Neo-realism’s Status-Quo Bias: What Security Dilemma?”, *Security Studies*, Vol.5, No.3: 90-121.
- Smith, K. E. (2003), “Understanding the European foreign policy system”, *Contemporary European History*, Vol.12, No.2: 239-254.
- Walt, S. M. (1987), *The Origins of Alliances*, Cornell University Press.
- Waltz, K. N. (1993), “The emerging structure of international politics”, *International security*, Vol.18, No.2: 44-79.
- Wanger, R. (2006), *The Real Power of the CFSP and ESDP? A Theoretical and Practical approach*, available at: <http://www.styletheworld.com>, (accessed by: Oct 20, 2011).
- Hyde-Price, Adrian (2004), *The EU, Power and Coercion: From ‘Civilian’ to ‘Civilising’ Power*, In CIDEL *Workshop, Oslo*: 22-23.